

میرزا آقاخان کرمانی

- ۲ -

دیگر از تألیفات مشارالیه کتابی با مجموعه ایست بنام «صد خطابه» که چهل و هشت خطابه بیشتر نیست و حکام خودسر و مأمورین عصر ناصری را نکوهش نموده و از فرمانفرما عبدالحمید میرزا که آن اوقات لقب ناصرالدوله داشته با نام مستعار بسیار بد نوشته است. صد خطابه بانثائی ساده و روان و بی تکلف نوشته شده و در خوانندگان تأثیری بسزای می بخشد.

دیگر از تألیفات او تاریخی منظوم بسبک شاهنامه تا زمان چنگیز است. شیخ احمد ادیب کرمانی بقیه آن را تا آخر عصر ناصری بهمان نهج سروده و بنام «سالارنامه» بطبع رسانده است. این کتاب بنام عبدالحسین میرزا فرمانفرما برادر کهنتر عبدالحمید میرزا است که بعد از فوت برادر والی کرمان شده و شیخ احمد سمت منادمت وی را داشته، و اتخاذ کلمه سالار باین جهت است که لقب عبدالحسین میرزا در آغاز «سالار لشکر» بوده. در این تاریخ اشعاری بروش هجو نامه فردوسی است خطاب بناصرالدین شاه و ازین بیت:

مرا هست تاریخی اندر اروپا بقوت همانند توپ کروی
مستفاد میشود که غیر از این دو تاریخ تألیف دیگری هم داشته که تا کون دیده نشده است.
تألیف دیگری هم دارد بنام «رضوان» و بسبک گلستان.
می گویند میرزا آقاخان چندی مبلغ آئین بایه ازللی بوده ولی خواه عقیده داشته و خواه نداشته بطوری که معلوم است بعد ازین روبه منصرف و مسلک او صرفاً سیاسی شده و تفصیل قضیه اینست:

سید جمال الدین اسدآبادی همدانی که بقلط بافقانسی مشهور شده، بعد از مراجعت از ایران در اسلامبول اقامت جست، در آنجا جمعی از ایرانیان و دیگر مسلمانانی که از حکومتهای لایبالی خویش و از تجاوزات اروپائیان دل خوشی نداشته اند سید را مرکز امید ساخته باو گرویده اند و تعلیمات او را تبلیغ میکنند و جمله میرزا آقاخان و دوست با وفایش شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان که از اجزاء وزارت خارجه ایران و مدتی قونسول ایران در بغداد بوده است شیفته سید گردیده اند.

سید جمال الدین با معلومات سرشار و احاطه و تبصری که داشته از چیرگی و استیلا اروپائیهها متأثر شده و وجود خود را وقف بیداری ملل اسلامی نموده است در مسافرت اولی که مدتی در تهران بسربرد از بی حسی عامه و غفلت و عطالت دربار منفضح شده با حال یأس تهران را ترک گفت و در زمان خدیوی اسمعیل پاشا بقاهره رفت و در آنجا پیروانسی صمیمی از قبیل شیخ محمد عبده و سید رضا رشید محرر جریده «اللواء» و بسیاری از متجددین و اصلاح طلبان مصر یافت، اینان جامع ازهر را از جمود سابق و عطالت دیرینه

نهضت و جنبش سوق دادند و علوم عقلی را که مخالف رویه مقلدین احمد خلیل و اشعری بود در ازهر متداول ساختند .

از این رو روحانیین با توفیق پاشا در برانداختن خدیو سابق مساعدت نمودند بعد از قیام اهرابی پاشا و شکست او از طرف نیروی انگلیس سیدهم مظنون بهمکاری و دخول این نهضت بود و بدون اینکه توفیق پاشا خدیو جدید دفاعی بنماید با اشاره مأمورین انگلیس سید از مصر بفرانسه تبعید و محمد عبده هم با او همراه شد ، مدتی درباریس با شرکت محمد عبده بنشر «عروة الوثقی» پرداخت و بدیهی است که هدف سید بیشتر دولت انگلیس بود که قسمت اعظم دنیای اسلام را متصرف و یا مانع از ترقی آن شده است .

دیگر موضوع اصلاحات مطرح نشد ، اوضاع آشفته و فساد در بارو جهالت عامه و سیرقهقرائی سید را همواره آشفته و عصبانی میداشت ، از اینرو در ملاقاتهای عبده ای که رجال دولت و غیره از او مینمودند تیرهای سرزنش و خرده گیری بود که از ترکش او بطرف دولتیان انداخته میشد . رفته رفته شاه او را بزایه شاه عبدالعظیم فرستاد و تحت نظر قرارداد . میرزا رضا که از اتباع امین الضرب و مهماندار سید و مورد با سوادی بود و در ملازمت سید دارای احساسات و وطن پرستی و اصلاح طلبی گردیده بود همینکه سید را بقیه و زورخواستند از شاه عبدالعظیم طرد و تبعید کنند بهیجان آمد و مغضوب و مدتی محبوس شد . در واقعه شورش اهالی تهران در سال ۱۳۰۹ بر ضد «رژی» که شاه بیک شرکت انگلیسی امتیاز آنرا داده بود و دولت بتصور اینکه دخالت انگلیسها در اقتصادیات ایران ممکن است دنباله پیدا کند بدست حاج ملک التجار و فتوای میرزا حسن آشتیانی آن شورش را محرک بود میرزا رضاهم که احساسات و وطن پرستی ساده ای داشته در آن جمعیت داخل و نطقهای مهیج نموده است پس از لغو امتیاز بار دیگر میرزا رضا راجس میکنند . معروف اینست که شخص شاه بواسطه تهدیدات روسیه و فشار سفیر باطنیا با شورشیان مساعد و این غوغا و بلوا را بهانه ای برای اقناع انگلیسها قرار داده و بعداً شش صد هزار لیره هم به شرکت فرامت پرداخت و چون در خزانه وجهی برای اینکار پیش بینی نشده بود این بول را از دولت یا از اتباع بلژیک استقراض و نازشست بشرکت داد .

میرزا رضا در این بار مدت سه سال در محبس بسر برده و قوای او بتخلیل رفته چه وضع محبس های آنروز بسیار بد بود .

در سال ۱۳۱۹ قمری شخصی رایبست و چهار ساعت عین الدوله حاکم تهران بزندان افکنده بود ، بعداً به شفاعت متفندی آزاد شده بود . در مقابل سبزه میدان که پهلوی دارالحکومه بود لباسش را عوض میکردند جمع کثیری در آنجا به تماشا حلقه ای تشکیل داده بودند ، نگارنده هم برای اینکه از واقعه و علت توجه تماشاچیان مطمئن شوم جمعیت را بزحمت شکافته معلوم شد لباس سابق این بیچاره بقدری شپش گرفته بود که در اول دقیقه پس از خروج از پیراهن دوز همانجا پیراهن وزیر شلواری نو خریده و لباس سابق را دور افکنده بود و این جمعیت برای اینکه امر فوق العاده ای دیده بودند اینطور ازدحام کرده بودند حال باید از اینجا استنباط کرد که سه سال حبس در چنین زندانی که نمونه ای از دوزخ و چاه و بل است آنها هم با زنجیر و کندی به محبوس بیچاره چه میگذرد بخصوص که متهم

بفانونی مذهب و بابی و بی‌دینی و طرف نفرت هم شاه و آقا زاده و الانبارش کامران میرزا باشد ، و بیرحمی و قساوت قلب فراشان رذل و تهی دستی معبوس برای مصائب اضافه شود . میرزا رضا پس از رهایی از زندان راه اسلامبول را در پیش گرفته و با مشکلات زیاد و نداشتن وسائل بقصد میرسد . برای خوانندگان دشواری و سختی زندگانی اینگونه اشخاص خارج از دایره تصورات و حدود تجارب است . امثال میرزا رضا طلبیه نادرالوجودی هستند که از طرفی مناعت طبع مانع از درخواست و استمداد از دیگران است و از طرفی همت عالی و نظربلند آنها را بعوض در لجه های عمیق تشویق و تحریک میکند .

نظیر میرزا رضا که شخصاً با او مرارده داشتیم میرزا جهانگیرخان نویسنده روزنامه صوراسرافیل بود قبل از مشروطیت از سال هزار و سیصد و بیست و نهمی نگارنده را شرف آشنائی و مرارده با این شخص غیور و پرهیزکار حاصل شد . خود و مادرش در خانه محقری نزدیک مدرسه سپهسالار منزل داشتند ، خانه آنها دو اطاق و صحن و محوطه بسیار کوچکی داشت کرایه آن ماهی دو تومان بود و اثاثه او چند صندلی ، یک میز و یک اجاق نفتی ، یک قوری چینی ، و چهار پنج کاسه و بشقاب لعاب چینی و چند قطعه حصیر شیرازی و یک گلیم نازک شوشتری بود و تمام آنها بقیمت آنروز از بیست تومان تجاوز نمی کرد . این شخص بزرگوار از راه کتابت معاش میکرد و کتابهایی که در آن اوقات و شاید امروز هم طبع و نشر آن ممنوع باشد از آن جمله نوشته های میرزا آقاخان را برای اشخاص مینوشت و در عین حال با امثال مؤتمن الملک مرارده و مباشرت داشت بدون اینکه کمک مالی از آنها بخواهد در آن اوقات استخدام دولتی هم محدود بود و اداراتی جز وزارت خارجه و پست و تلگراف وجود نداشت ، علاوه طبیعت سرکش میرزا جهانگیر خان منافی با دخول در چنین ادارات بی بند و بار و بدون قانون و تشکیلات حسابی بود ، لذا با قناعت زندگی میکرد و در مشروطیت که رجال ابن الوقت به مقتضای روز تمایلات آنها تغییر پذیر است بهر وسیله خواستند که عواطف او را بطرف خود جلب نمایند امکان پذیر نبود . از قبول هدایا و تحف آنها خودداری میکرد و با همان قناعت و زهد واقعی دو سال مبارزه با استبداد نمود و بالاخره هم شهید راه آزادی شد . اما اشخاص دیگر از اسم صوراسرافیل استفاده نموده بوزارت و مقامات عالیه نائل شدند .

میرزا رضا هم از همین صنف مردم محسوب (اغشی الوغی و اعف عند الغنم) است . باری میرزا رضا در ورود به اسلامبول و نیل بخدمت سید مثل شعله ای که باروت را مشتعل سازد بیانات سید احساسات میرزا رضا را منفجر ساخت و بهرم کشتن شاه راه ایران را در پیش گرفت .

اینجا دو موضوع را باید توضیح داد . یکی قضیه تعقیب میرزا آقاخان و دیسگر پیش آمد قتل سید جمال الدین .

موقیسه سید جمال الدین از ایران با حال یأس و ناامیدی و نفرت خارج شد بهر خواست عبدالحمید به اسلامبول میرود . عبدالحمید بدون اینکه واقعاً عقیده راسخی به اتحاد اسلامی داشته باشد برای اینکه اروپائیها را مرعوب کند و تا اندازه ای از تطاول آنها بکاهد این عنوان را مطرح و عباس حلمی پاشا خدیو سابق و مخلوع مصر هم در این

نقشه با او هم آواز بود و چون سید جمال‌الدین مبرزترین دعاة اسلامی بوده و در مصر و سوریه و هند و افغانستان و قفقاز نویسندگان و اشخاص بالنسبه فکورو حساس بتعلیمات تسلیم بودند و بیروی از او را موجب وصول بمقصد استقلال میدانستند ازین رو عبدالحمید هم خواست از جلب عواطف سید استفاده کند، ولی درحقیقت تحت نظرو پلیس سری هم همواره مراقب او بود و بعضی بعنوان پیروی و ارادت دور او را گرفته بودند چنانچه سید حسن مدرس هم در مبارزه با پهلوی دچار همینگونه اشخاص بود و جاه طلبان خود خواه دور او را گرفته و بوسیله تقرب با او فوایدی آتی میبردند و بعداً بوکالت مجلس یا بمقاماتی که تصور آن هم برای آنها امکان نداشت نائل شدند.

البته سید جمال‌الدین مرید بازی را دوست نداشته اما رویه‌ای که پیش گرفته بود با استتار عقیده سازش نمیکرد و ناچار در ضمن بیان شرایط کامیابی مطالبی میگفت که به اقتدارات اشخاص برمیخورد و موافق سلیقه عبدالحمید و هر شخص خود خواهی که هیچگاه حاضر برای فداکاری نیست نبود.

در اولین مرحله فداکاری و خلوص و صمیمیت سلطان را شالوده تمام اصلاحات باید دانست و امثال فردریک و میکادوی ژاپون با فداکاری خود موفق شدند که ملت خود را سعید و سر بلند نموده کشور خویش را آباد نمایند.

دولت عثمانی تا قرن هفدهم نظر باینکه اروپا هنوز به بسط صنایع نائل نشده بود در حال پیشروی بود حتی سپاهیان ترک در اروپا تساوین پایتخت اطیش هم پیشروی کردند. در قرن هیجدهم حالت تدافعی پیش گرفت خاصه ازوقیکه بطر بزرگ ملت روس را بتمدن اروپائی تشویق کرد و مقدمات این کار را با زور و فشار آماده و مجهز ساخت، زن و فرزند خود را هم در این مبارزه و مجاهده فدا کرد.

از قرن هیجدهم بعد انحلال اعضای مختلفه عثمانی پیش آمد این دولت در موقع فرصت نتوانست که مذهب و زبان خود را بین اقوام مختلفه بسط دهد رعایا و اتباع غیر مسلمان او که ترقیات دول اروپا و همکیشان خود را میدیدند طبعاً از دولت عثمانی بیزار و همواره مایل بانفصال بودند، پیشروی روسیه هم ممد اینکار گردید.

عبدالحمید در بدو امر روی خوشی باصلاحات جدیده نشان داد، آزادی و مساوات عناصر مختلفه مسلمان و مسیحی را اعلان نمود، مدحت پاشا که مرد مصلح و مانند میرزا تقی خان امیر عاشق و شیفته ترقی وطن خود بود فریب مواعید عبدالحمید را خورده در پیشرفت او کوشش نمود، ولی عبدالحمید همواره با امثال مدحت پاشا بنفاق وفتار نموده از اوضاع کهن و از شیخ الاسلامهای جاهل و مغرور طرفداری میکرد در اولین فرصت قانون را لغو و مجلس و پارلمان را بسته مجدداً استبدادی را که سخت تراز دوره های سابق بود بر قرار ساخت، با این ترتیب با سید جمال هم همان نظری را داشت که با مدحت پاشا داشته، فرق معامله اینست که مدحت پاشا را آشکارا کشت و سید را در نهان. تهرضات سید شاه ایران هم عبدالحمید را ظنین ساخته بود و چندین دفعه به سید ابتدا دوستانه و بعداً آمرانه اغماض و سکوت را پیشنهاد نمود.

اما موضوع میرزا آقاخان، باید دانست که در آن وقت سفارت ایران در اسلامبول

یکی از لقبه های چربی بود که بعد از صدارت عظمی مورد توجه مقاطعه کارانی بود که امارت و سیاست را برای غارت و چپاول و جمع ثروت در نظر داشتند، چه اتباع ایران در تمام اقطار ترکیه زیاده بودند و زائرین عتبات و حجاج بیت‌العرام هم همه ساله در ذهاب و ایاب و مأمورین دولتی هم بوسائل مختلفه و جوهری از آنها دریافت مینمودند و مخصوصاً قنصول جده منافع عمده ای داشت.

علاءالملک از خانواده نظام‌العلماء تبریزی بعد از برادرش اسدالله ناظم الدوله سفارت اسلامبول منصوب شد، میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و رفیق آنها میرزا حسنخان قنصول سابق ایران در بغداد که شیفته تعلیمات سید جمال‌الدین بودند از تعدیات و تبه کاریهای سفیر و اتباع او متفر بودند خاصه که رویه مخلصانه و رفتار عاقلانه سفراء دیگر را در آن نقطه میدیدند تمرضات آنها به سفیر موجب کینه توزی او شده متصل بوزارت خارجه از سوء عقاید و فساد نیت این چند تن گزارش میداد خاصه که آنان با سید جمال‌الدین خصم عنود و دشمن لود شاه و امین‌السلطان هم رابطه داشتند بالاخره دولت ایران رسماً گرفتاری این سه نفرو اعزام آنها را بایران از دولت عثمانی خواهش کرد. عبدالحمید هم که از اینگونه عناصر همواره بیزار بود امر داد که آنها را بایران اعزام دارند ولی بعداً بجهاتی نوشت که در طرابوزان (بندر دریای سیاه) متوقف و تحت نظر باشند. در همین هنگام میرزا رضا کرمانی ناصرالدین شاه را مقتول ساخت.

شکیب ارسلان از افاضل و احرار سوریه و از مریدان سید جمال‌الدین در حاشیه ترجمه کتاب حاضر عالم‌الاسلامی چنین نوشته که وقتی سید گراور دار زدن میرزا رضا را کسه روزنامه‌های فرانسه منتشر ساختند دید در حضور جمعی این شعر را خواند: «علو فی الحیاة و فی الممات - احق است احدی المعجزات» و عمل میرزا رضا را تقدیس و تقدیر نموده گفت معلوم میشود در ایران هنوز اشخاص حساس و غیور وجود دارند و چنین قومی بالاخره سیادت دیرینه خود را تجدید میکنند.

بدیهی است که این اظهارات عبدالحمید میرزا را بیشتر بخصومت با سید تعریض مینمود. باری پس از اینکه قضیه قتل ناصرالدین شاه پیش آمد عبدالحمید اعزام و تسلیم میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان را امر داده در سرحد بمأمورین تسلیم شدند و در تبریز محمدعلی مخلوع آنها را در خفیه بقتل رسانید.

میرزا صالح خان وزیر اکرم که از حواشی محمدعلی و شاهد و ناظر این فاجعه بوده است شرحی بعداً نوشته که در جراند دوره مشروطیت طبع شده است.

دیکسیونر لاروس قاتل ناصرالدینشاه را بسایب معرفی کرده اشتباه است. میرزا رضا بایی نبوده و بکللی ازین طایفه متفر بوده است، میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی هم چنانچه از آثار قلمی آنها مشهود میشود و از اشخاص تقه که در اسلامبول با آنها مراقبه داشته‌اند شنیده شده بهیچوجه بایی نبوده‌اند.

بی‌مناسبت نیست در اینجا گفته شود که از اشخاصیکه بعد از واقعه میرزا رضا قربانی شدند یکی هم حاج میرزا احمد کرمانی بود، این شخص از نوابغ روزگار بود. فهسی سرشار و حافظه ای قوی داشت، در نطق هم مبرز بود ولی جنونی داشت که میل داشت

بمقام پیغمبری نائل شود! بدراین شخص میرزا حسنعلی بالنسبه ثروتمند بود و قریب هزار جلد کتاب چاپی و خطی برای پسرش خریده بود که پسر تمام را یکی یکی باشخاص بخشید حافظه این شخص بقدری قوی بود که درمنبرسوره کهف را خوانده بعداً ترجمه آنرا آیه به آیه بفارسی سره ادا کرد. وعظ او بقدری جذاب بود که بوصف نمی آمد، در کرمان ابتداء درسلسله ازلی ها وارد شد ازین جهت بدستورحاکم وقت وکیل الملک اورا بچوب بستند و اودر آن حین خودرا بقرائت قرآن مشغول نمود وقتی مدتی چوب خورد و کسی هم وساطت نکرد. خود بفراشها گفت که میفرمایند پس است!! وکیل الملک را خنده دست داده رأی او را تنفیذ میکند بعداً او را تبعید کردند به «نی ریز» که يك معله بهائی دارد اما بمناسبت اینکه ازلی بود با آنها نساخت و از آنجا بطهران آمد بمال دنیا هیچ اعتنا نداشته یکشب ظل السلطان هزار تومان باو داده بود که تمام را بین خدمه مهماندارش تقسیم کرد. در طهران در مدرسه شاه عبدالعظیم منزل کرده بود، میرزارضا هم دوسه روزی را که در آنجا بانتظار جمعه وآمدن شاه متوقف بود وارد برمشارالیه بوده است و بهمین مناسبت آن بیچاره را هم بعداً گرفتار کردند و درخفه بقتل رساندند. خط حاج میرزا احمد مثل حافظه اش بود و خوب مینوشت، شرحی بخط خودش دیدم که نوشته بود که اگر معجزه سید باب تندویسی بود من بیشتر از اود ساعت مینویسم.

میرزا رضا خواهرزاده ای داشت در کرمان محمده علی نام ازا حرار درجه اول، بعد از توب بستن بمجلس او باش کرمان او را مخفیانه بقتل رساندند و حکومت وقت هم این عمل را تقدیر نمود.

شیخ احمد روحی کتاب حاجی بابا را از انگلیسی بفارسی ترجمه نموده است بانشاء سلیس و خوب، دیگر اثر قلمی از او ندیدم. والسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برویز نائل خانلری

بوسه دهی

موسم آن نرسیده است مرا	گفتمش: بوسه دهی؟ گفت: «هنوز
چون به نوروز دهی دست مرا»	بهر تبریک بیوس از من روی
مدتی سخت هدید است مرا	گفتمش «موعده يك ساله بتا
دیدن روی تو عیدست مرا»	جان من بوسه بدمه عذر میار